

ولایت فقیه در اندیشه سیاسی آخوند خراسانی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۳/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۰۶/۲۲

دکتر مهدی ایزدی *

امین حسن‌وند **

عزیز الله فضلی ***

چکیده

برخی از معتقدین به فرهنگ و سیاست غرب، با حضور احکام و عالمان دین در صحنه‌های اجتماعی و سیاسی جامعه مخالف بوده‌اند. با توجه به اهمیت اصل ولایت فقیه در اسلام و نقش ویژه آن در پیشبرد اهداف والای جامعه اسلامی، تا حد زیادی می‌توان دلایل بروز حساسیت‌ها از سوی موافقان و مخالفان آن را درک نمود. از این رو فقهای شیعه، به مناسبات گوناگون، در کتب فقهی خویش، این مهم را مطرح کرده و به بوته نقد و بررسی نهاده‌اند. از جمله نظراتی که درباره ولایت فقیه عنوان شده است و از سوی موافقان و مخالفان کاوش گردیده، دیدگاه مرحوم آخوند خراسانی است. لذا مقاله حاضر به تدقیق در آراء وی که به طور پراکنده در آثارش مطرح گردیده، پرداخته است و به این سوال پاسخ می‌دهد که: حیطه اختیارات ولی فقیه از دیدگاه مرحوم آخوند خراسانی تا چه میزان می‌باشد. بدین منظور خوانش‌های متفاوت از دیدگاه آخوند در خصوص ادله نقلی و عقلی بر اثبات حکومت برای فقیه و حدود اختیاراتش مورد کنکاش قرار گرفته است. بررسی صورت گرفته دلالت بر آن دارد که: ایشان ولایت فقیه در امور حسبیه و ولایت عامه فقیه (ولایت سیاسی فقیه) را پذیرفته است.

واژگان کلیدی

آخوند خراسانی، ولایت مطلقه، ولایت عامه، ولایت در امور حسبیه، حکومت مشروع، حاکمیت فقیه.

dr.k.izadi@gmail.com

* دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه امام صادق (ع)

** دانشجوی کارشناسی ارشد معارف اسلامی و حقوق خصوصی دانشگاه امام صادق (ع)

hasanvand313@gmail.com

*** دانشجوی کارشناسی ارشد معارف اسلامی و حقوق خصوصی دانشگاه امام صادق (ع)

fazli.tehrani@gmail.com

مقدمه و طرح مسأله

نظام سیاسی و حکومت یکی از بنیادی‌ترین و پرمناقشه‌ترین مباحث اندیشه سیاسی اسلام از روز نخست رحلت پیامبر اسلام ﷺ تا به امروز است. اما تأسف بار است که بسیاری از پژوهشگران ایرانی با افکار اندیشمندان غربی آشنایند، لیکن از تفکرات علما و اندیشمندان مسلمان ایرانی اطلاع کامل و صحیحی ندارند. حتی برخی از روشنفکران با هرگونه تحقیق در حوزه عقاید سیاسی اسلام و ایران علناً مخالفت می‌کنند؛ به این عذر که این عقاید یکی از موانع اصلی پیشرفت و بیداری ایرانیان بوده است (ازغندی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۲).

از طرف دیگر در حوزه‌های علمیه نیز به دلیل فشارهای فراوانی که بر روی آن‌ها بود و نیز بدان حیث که سده‌ها از حکومت دور بودند، طرح مباحث حکومتی رونق گذشته را نداشت و حتی می‌توان گفت دانشی هم‌چون فقه - که عهده دار بیان حقوق و تکالیف مسلمانان در عرصه‌های فردی و اجتماعی، و داخلی و بین‌المللی بود - عمدتاً حول مسائل فردی مطرح می‌شد، البته نمونه‌هایی از قبیل نائینی، مدرس و امام خمینی (ره) توانستند تأثیرات پایداری بر روند غالب بگذارند و جهت‌گیری فقه را به سمت مسائل سیاسی سوق دهند (لک زایی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۹).

با توجه به دو آسیب بیان شده، برای مرتفع نمودن آن‌ها وجود دو بایسته ضروری به نظر می‌آید:

اولاً باید بسیاری از مطالعات و پژوهش‌ها معطوف به موضوعات فقه سیاسی گردد که در این میان، ولایت‌فقیه محوری‌ترین مبحث فقه سیاسی است. مباحث فقهی که می‌توان موضوعات مرتبط با ولایت‌فقیه را در آن جستجو کرد عبارتند از: اقامه نماز جمعه، گردآوری زکات و خمس، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، قضا، بیع، اجرای حدود و تعزیرات، اجرای قصاص، ارث، وصیت، خراج اراضی و امثال آن.

ثانیاً می‌بایست در شناسایی هرچه بیشتر صاحب‌نظران اندیشه سیاسی و فقه الحکومه گام نهاد تا از یک سو دیدگاه‌های سیاسی علمای شیعی از مهاجوریت به‌درآید و مهم تر آن که از دیگر سو بتوان از افکار و نظرات آنان جهت حل مسائل و معضلات پیش رو در نظام سیاسی استمداد جست.

با عنایت به دو راهکار مزبور، از آنجا که دوره مشروطه یکی از حساس‌ترین برهه‌های تاریخ ایران است، مقاله حاضر بر آن است تا آراء یکی از بزرگترین حامیان مشروطه به نام «ملا محمدکاظم آخوند خراسانی» در خصوص ولایت فقیه را واکاوی کند. دیدگاه این محقق فرزانه راجع به ولایت فقیه در میان آثار فقهی، رسائل، لوایح و تلگراف‌هایش به صورت پراکنده به چشم می‌خورد که به دلیل عدم وجود رساله‌ای مستقل و مدون در این رابطه، قرائتی گوناگون از اندیشه‌های وی پدیدار گشته است. لذا به دلیل عدم تبیین و تنقیح صحیح دیدگاه آخوند خراسانی در خصوص ولایت فقیه، این نوشتار درصدد پاسخگویی به چند پرسش است که به جهت رتبی عبارتند از:

- ا. چپستی دیدگاه آخوند در خصوص مشروعیت حکومت در عصر غیبت
 - ب. چگونگی دلالت ادله نقلی و عقلی بر اثبات حکومت برای فقیه
 - ج. حدود حاکمیت و اختیارات فقیه در فرض جواز ولایت برای فقیه
- نگارندگان این مقاله، جهت گردآوری اطلاعات از شیوه اسنادی و کتابخانه‌ای بهره برده‌اند و با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به سؤالات فوق پاسخ خواهند گفت.

۱. پیشینه پژوهش

آیت‌الله ملامحمدکاظم خراسانی (۱۲۵۵-۱۳۲۹ق.) مشهور به آخوند، آخوندخراسانی وصاحب کفایه، یکی از بزرگترین علمای امامیه در سده اخیر است. او یکی از بلندپایه‌ترین حامیان مشروطیت در ایران در میان عالمان دین و مراجع تقلید بوده و در دو بعد نظری و عملی در نهضت مشروطه منشأ اثر بوده است.

وی در حوزه سیاست صاحب آراء بدیعی است که با اندیشه فقیهان قبل از خود تفاوت جدی دارد. دیدگاه سیاسی آخوند به رغم اهمیت، کمتر مورد بحث و کاوش قرار گرفته است. غفلت از اندیشه سیاسی آخوند خراسانی معلول چند عامل است:

- ا. عدم تدوین رساله مستقل در حوزه سیاست و پراکندگی آراء وی در میان آثار فقهی، اصولی، تلگراف‌ها و احکام سیاسی.

- ب. وجود آثار گران‌سنگی از قبیل «اللائی المربوطة فی وجوب مشروطه» اثر شیخ اسماعیل محلاتی و «تنبيه الامة وتنزیه الملة» اثر میرزا محمدحسین نائینی.
- ج. ناکامی عملی نهضت مشروطه و نومیدی مراجع و فقها از آن (کدیور، ۱۳۸۷، صص ۷ و ۸).
- د. آراء شاذ آخوند در تحلیل مشروعیت قدرت و شؤون و اختیارات حاکم اسلامی
- ه. غلبه شخصیت حوزوی بر دیگر ابعاد شخصیتی وی.
- درباره دیدگاه‌های فقهی - سیاسی آخوند خراسانی قلم‌فرسایی‌هایی صورت گرفته است که هرکدام به زعم خود آراء وی را به نحوی تقریر نموده‌اند. اما این نوشته‌ها دچار ایرادات متعددی است که می‌توان برخی از آنان را این گونه برشمرد:
- یک. محققین و نویسندگان، به اندیشه‌های فقهی - سیاسی وی توجه کافی نداشتند و نگارش کتب و مقالات در این زمینه با توجه به رویکرد روایی و فقهی بسیار کم صورت گرفته است. از جمله این آثار می‌توان به کتب «مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه» (اثر حسین آبادیان)، «علماء و انقلاب مشروطیت ایران» (مجموعه مقالات چاپ‌شده از سوی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی)، «جریان‌های فکری مشروطیت» (مجموعه مقالات چاپ‌شده از سوی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی) و... اشاره داشت.
- دو. تنها یک اثر به نام «سیاست‌نامه خراسانی»، در رابطه با تمام آراء سیاسی آخوند خراسانی وجود دارد که آن هم فقط به گردآوری و تألیف صرف اندیشه‌های وی پرداخته است و جز توضیحات مختصر در ابتدای اثر، به تفصیل آن نپرداخته است. هم‌چنین این اثر، تنها به بخشی از دیدگاه آخوند اشاره داشته است و به دلیل تقریری گزینشی (آگاهانه یا ناآگاهانه) از نظرات وی، نوعی مغالطه پدیدآورده است که نتیجه آن فهم اشتباه و گاه متناقض مخاطب در مواجهه با این تقریرات است.^۱
- سه. برخی از مطالب نوشته شده در این رابطه در روزنامه‌ها، مطبوعات و جراید به چاپ رسیده است و بیشتر دارای صبغه سیاسی است که این رویه از وجهه علمی مقالات می‌کاهد.

۲. مفهوم ولایت فقیه

ولایت در لغت از ریشه «ولی» به معنی قرارگرفتن چیزی در کنار چیز دیگر به نحوی که فاصله‌ای بین آن دو نباشد، آمده است (راغب اصفهانی، ۱۳۹۲ق.، ص ۵۷۰)؛ و به همین مناسبت در معنای قرب، نصرت، محبت، امارت و سلطنت نیز به کار رفته است. در احادیث معصومان (علیهم السلام) به ویژه در نهج البلاغه واژه ولایت و دیگر مشتقات آن در معنای سرپرستی، اولویت در تصرف و زعامت سیاسی به کار رفته است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«خداوند سبحان برای من نسبت به شما به جهت سرپرستی حکومت حقی قرار داده است»^۲ (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶).

ولایت نسبت به مولی علیهم به دو قسم خاصه و عامه تقسیم می‌شود ولایت فقیه خود از قسم ولایت عامه است. در ولایت خاصه ولایت به مولی علیهم خاص منحصر است، ولی در ولایت عامه ولایت از حیث مولی علیهم عام است و همه مردم را شامل می‌شود. ولایت در منابع فقهی در دو حوزه به کار رفته است؛ ولایت بر امور حسیه و ولایت در حوزه حاکمیت سیاسی. ولایت بر امور حسیه مربوط به افراد محجور و ناتوان است و برای حفظ حقوق اموات، سفها، صغار و مجانین پیش‌بینی شده است (ولایت خاصه). ولایت در حوزه حاکمیت سیاسی مربوط است به اداره جامعه خردمندان که به منظور اجرای احکام اسلام و تأمین مصالح مادی و معنوی جامعه اسلامی تشریح شده است (ولایت عامه) (برجی، ۱۳۸۵، ص ۵).

ولایت در تمام این موارد به معنای اولویت در تصرف و تصدی و امارت بر شئون غیر است چه در حوزه امور حسیه و چه در حوزه سیاست و تدبیر امور جامعه. بحثی که در مورد آن اختلاف نظر وجود دارد، حد و مرز اعمال ولایت است. برخی از اندیشمندان همچون شیخ انصاری (انصاری، ۱۴۱۵ق.، ص ۵۴۸) و علامه طباطبایی (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۲۹۱) به استناد آیه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» هیچ‌گونه حد و مرزی برای ولایت معصوم قائل نبوده و ولایت امام را مطلقاً (چه عمومی، چه خصوصی) بر جان و مال نافذ دانسته و اطاعت امام علیه السلام را حتی در اوامر عرفی و شخصی واجب می‌دانند (مطلقه). ولی برخی دیگر همچون مرحوم آخوند خراسانی

شمول ولایت معصوم علیه السلام را خارج از مسائل مهم جامعه - که به طور عادی در اختیار رهبری و از شئون آن است - محل تردید و لزوم اطاعت از معصوم را در غیر مسائل سیاسی و احکام شرعی، محل تأمل دانسته است (مقیده) (خراسانی، ۱۴۰۶ق، ص ۹۳). توضیحات بیشتر درباره دیدگاه آخوندخراسانی در ادامه مقاله بیان خواهد شد.

۳. جایگاه علمی آخوند خراسانی

آخوندخراسانی یکی از برجسته‌ترین رهبران نهضت مشروطه و هدایت‌گر جنبش بیداری اسلامی و آزادی‌خواهی ملت ایران در آغاز سده چهاردهم قمری به‌شمار می‌رود. این نقش که با همراهی دو تن از مراجع وقت میرزاحسین تهرانی و ملاعبدالله مازندرانی ایفا شده است در واقع حوزه نجف و مرجعیت شیعه را بار دیگر در کانون تحولات سیاسی قرار داده و برگ زرین دیگری را در صفحات مبارزات ضد استبدادی و ضداستعماری علمای شیعه ورق زده است. آخوند فراتر از رهبری نهضت مشروطه و همراهی با مجاهدۀ مردم ستم دیده ایران علیه شاهان بی‌کفایت قاجار از معدود علمای روشن بین شیعه است که افکار بلند اجتماعی و مکتب سیاسی از خود به یادگار گذارد و تز سیاسی شیعه را هر چه بیشتر برای آیندگان غنا بخشید. وی صاحب کتاب معروف کفایة الاصول - از کتب عمیق و پیچیده اصولی در سطوح عالی حوزه - است.

آخوندخراسانی از نمایندگان مکتب سامرا و شایسته‌ترین شاگرد میرزای شیرازی و مکتب او محسوب می‌شود. وی پس از فراگیری علوم دینی در نجف و سامرا به تدریس مشغول شد و مقارن مشروطیت ایران به صف مشروطه‌خواهان پیوست، و همگام با علمای نجف مبارزات مشروطه‌خواهی را آغاز نمود.

عمده‌ترین آثار آخوندخراسانی عبارتند از: الاجازة، الاجتهاد و التقليد، التکلمة للتبصرة، حاشیه بر اسفار ملاصدرا، حاشیه بر رسائل شیخ انصاری، حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری، القضاء و الشهادات و کفایة الاصول. از آنجا که شهرت آخوند در حوزه‌های علمیه بیشتر از ناحیه کتاب کفایة الاصول و دیدگاه‌های اصولی او است، دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی وی کمتر واکاوی شده است.

۴. دیدگاه‌های سیاسی آخوند خراسانی

۴-۱. شوؤن حکومت معصوم علیه السلام در عصر حضور از منظر آخوند

آخوند خراسانی در شرایط ویژه عصر مشروطیت در ایران توانست اندیشه‌های نوینی طرح نماید اندیشه سیاسی خراسانی در تحلیل قدرت بر فرضیه‌ای استوار است که مجموعه آرای سیاسی وی از آن نشأت گرفته است: «قدرت ولایت مطلقه از آن ذات باری تعالی است». وی قدرت مطلقه را برای احدی جز ذات باری تعالی به رسمیت نمی‌شناسد. این نظریه در باب ولایت در مقابل رأی مشهور فقهای امامیه است که طبق رأی مشهور ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز دارای اطلاق است به این معنی که اوامر و نواهی آنها در شرع و عرف در تمام زمینه‌ها واجب‌الاتباع است که پس از اوامر و نواهی الهی و در طول آن قرار دارند. طبق این نظر آنها دارای ولایت مطلقه بر جان، مال و نوامیس مردم هستند و آیه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب: ۶) بر این معنا دلالت دارد که اختیار وی بر مؤمنین از خودشان بیشتر است. این نظریه متعلق به اکثر علمای قبل و بعد از آخوند خراسانی است. وی بر خلاف رأی مشهور ولایت مطلقه را منحصر در ذات ربوبی دانسته و ولایت تشریحی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه (علیهم السلام) را مقید به کلیات مهم امور سیاسی اعلام می‌کند و ادله را از اثبات ولایت وی در امور جزئیة شخصیه ناتوان می‌یابد (خراسانی، ۱۴۰۶ق، ص ۹۳).

به نظر صاحب کفایه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام همواره حریم شریعت را در زندگی خصوصی مردم رعایت می‌کرده‌اند و ولایت ایشان عمومیت ندارد. وی در این باره در حاشیه کتاب مکاسب می‌نویسد: «در ولایت امام علیه السلام بر امور مهم کلیه که متعلق به سیاست و وظیفه رئیس است تردیدی نیست اما در امور جزئیة متعلق به اشخاص - از قبیل فروش خانه و غیر آن از تصرف در اموال مردم - ثبوت ولایت او محل اشکال است. به واسطه ادله‌ای که بر عدم نفوذ تصرف احدی در ملک دیگران جز با اذن مالک دلالت می‌کند و نیز ادله عدم حلیت تصرف در مال مردم بدون رضایت مالک، و وضوح اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در سیره معاملاتی خود، هم‌چون معاملات عرفیه برخورد می‌نمود.»^۳

اما آیات و روایاتی که بر اولویت پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام بر مؤمنان از خودشان دلالت دارند مانند آیه ۶ سوره مبارکه احزاب که می‌فرماید: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» نسبت به احکام متعلق به اشخاص به سبب خاص از قبیل زوجیت و قرابت و مانند این‌ها تردیدی در عدم عمومیت ولایت وی نیست که فی‌المثل وی بر خویشاوندان میت در ارث اولویت داشته باشند و بر همسران از شوهرانشان اولی باشند. آیه یاد شده تنها بر اولویت پیامبر ﷺ در آنچه در آن مردم اختیار دارند دلالت دارد، نه در آنچه از احکام تعبدی و بدون اختیار متعلق به مردم است»^۴ (خراسانی، ۱۴۰۶ هـ.ق، ص ۹۳). در ادامه این‌گونه می‌نویسد: «سخنی که مانده آن است که آیا وجوب اطاعت از اوامر و نواهی امام علیهم‌السلام مطلقاً بر مردم واجب است؟؛ حتی در غیر امور سیاسی و احکام شرعی مانند امور عادی و شخصی یا این‌که وجوب اطاعت، به امور سیاسی و احکام شرعی اختصاص دارد؟ در این مطلب اشکال است و قدر متیقن از آیات و روایات، وجوب پیروی در خصوص اوامر و نواهی است که از جانب «مقام نبوت و امامت» صادر شود» (خراسانی، ۱۴۰۶ هـ.ق، ص ۹۳). یعنی امور سیاسی و احکام شرعی که از منصب و جایگاه نبوت و امامت صادر گردیده است و نه آنچه از منویات شخص نبی یا امام نشأت گرفته است.

آخوند امور را به دو دسته تقسیم می‌کند:

- ا. امور عمومی، یعنی آنچه که مردم در آن حوزه به رئیس و دولت مراجعه می‌کنند و از آن به حوزه سیاسی یا امور کلیه تعبیر می‌شود.
- ب. امور جزئی یعنی امور جاری و روزمره انسان‌ها که جنبه خصوصی دارد. در امور جزئی و خصوصی احکامی از سوی شارع وضع شده از قبیل مالکیت، ازدواج، ارث و ... که رعایت این احکام شرعی بر همگان حتی پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام واجب است و وی نیز به شهادت سیره و سنت دقیقاً حریم شرعی را در زندگی شخصی مردم رعایت می‌کرده‌اند. بنا بر نظر آخوند ولایت پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام، تنها در امور کلی و عمومی است و در امور جزئی بنا بر سیره و قواعد، ولایت مطلقه ثابت نمی‌شود. اما نظر مشهور فقها این است که پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام از ولایت طولی برخوردار هستند. فلذا ولایت مقیده آخوند در مقابل ولایت مطلقه مشهور است.

۴-۲. مشروعیت حکومت در عصر غیبت از منظر آخوند خراسانی

به طور کلی اندیشه فقها در مورد مقوله حاکمیت و دولت در عصر غیبت، به صورت‌های چهارگانه زیر تقسیم‌بندی می‌گردد:

یک. گروهی قایل به تقسیم حق حاکمیت سیاسی و دینی در عصر غیبت بین سلطان و فقیه هستند. طبق این دیدگاه عرصه مسایل سیاسی و مذهبی در زمان غیبت کاملاً از هم جداست و متولی هرکدام مستقلاً به نصب عام از امام معصوم مشروعیت می‌یابد (درخشه، ۱۳۸۴، ص ۷۳). میرزای قمی در ارشادنامه (قاضی طباطبایی، ۱۳۴۸، ص ۳۷۷)، سید جعفر کشفی در تحفة الملوک (کشفی، بی‌تا، ص ۱۱۵) از جمله قائلین این نظریه می‌باشند.

دو. ولی فقیه به تبع نیابت از امام معصوم، وظیفه سیاسی و دینی را توأماً به عهده دارد؛ اما فقیه وظیفه سیاسی خویش را به پادشاه عادل تفویض می‌کند و مشروعیت آن حکومت از این تفویض است (درخشه، ۱۳۸۴، ص ۷۳). شیخ جعفر کاشف الغطاء (کاشف الغطاء، بی‌تا، ص ۳۹۴) و میرزای قمی در جامع الشتات (میرزای قمی، بی‌تا، ص ۹۲) از جمله طرفداران این نظریه هستند.

سه. این دیدگاه دلالت بر آن دارد که ولایت فقها به نصب عام از طرف امام معصوم علیه السلام در امور دینی است و مسایل کلان سیاسی را مختص امام معصوم علیه السلام می‌داند. از جمله معتقدان به این دیدگاه، می‌توان به شیخ مرتضی انصاری اشاره کرد (درخشه، ۱۳۸۴، ص ۷۳).

چهار. حاکمیت فقیه جامع شرایط یا ولایت انتصابی عامه فقها بنا بر نیابت از امام عصر علیه السلام در صورت فراهم شدن مقتضیات، فقیه تشکیل حکومت داده و به نیابت از امام عصر حکم می‌کند. شیخ محمدحسن نجفی صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۹۷)، آیت الله سید محمدحسین بروجردی (طباطبایی بروجردی، ۱۴۱۶ق، ص ۵۳-۵۲)، آیت الله گلپایگانی (موسوی گلپایگانی، ۱۳۸۳ق، صص ۷۹-۷۸) و امام خمینی (ره) (خمینی، ۱۳۷۸، صص ۲۲-۱۷ و ۹۴-۶۰؛ خمینی، ۱۳۹۰ق، صص ۴۸۳-۴۸۲) از قائلان به ولایت فقیه به این معنی هستند. این نظر در عصر امام خمینی (ره) تحقق یافت.

در عصر مشروطه مباحث جدی و پر دامنه‌ای درباره امکان و امتناع تشکیل حکومت مشروطه و مشروعه مطرح شد. به عقیده نویسنده کتاب «سیاست‌نامه خراسانی»، آخوندخراسانی با این‌که از حامیان مشروطه بوده اما با افزودن قید مشروعه به مشروطه به مخالفت پرداخت؛ چرا که او حکومت مشروعه (حکومت اسلامی) را منحصر به حاکمیت معصوم می‌دانست (کدیور، ۱۳۸۷، ص ۱۳).

وی برای اثبات سخن خویش این کلام آخوند را مورد استناد قرار داده است: «واعجبا؛ چگونه مسلمانان، خاصه علمای ایران ضروری مذهب امامیه را فراموش نمودند که سلطنت مشروعه آن است که متصدی امور عامه ناس و رفق و فتق کارهای قاطبه مسلمین و فیصل کافه مهام به دست شخص معصوم و منصوص و مأمور من الله باشد مانند انبیاء و اولیاء صلوات الله علیهم اجمعین و مثل خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و ایام ظهور و رجعت حضرت حجّت علیه السلام و اگر حاکم مطلق معصوم نباشد آن سلطنت غیرمشروعه است چنان‌که در زمان غیبت است (حبل‌المتین، ۱۳۲۶ق، صص ۷-۸).

سپس بیان می‌دارد که آخوند از حکومت‌ها بر اساس این فرضیه، تقسیم‌بندی جدیدی ارائه می‌دهد: «و سلطنت غیرمشروعه دو قسم است: عادله؛ نظیر مشروطه که مباشر امور عامه عقلا و متدینین باشند؛ و ظالمة جابره؛ آن‌که حاکم مطلق یک نفر مطلق‌العنان خود سر باشد. البته به صریح حکم عقل و به فصیح منصوصات شرع غیر مشروعه عادله مقدم است بر غیرمشروعه جابره، و به تجربه و تدقیقات صحیحه و غوررسی‌های شافیه مبرهن شده که نه عشر تعدیات دوره استبداد در دوره مشروطیت کمتر می‌شود، دفع افسد و اقیح به فاسد و قبیح واجب است، چگونه مسلم جرأت تفوه به مشروعیّت سلطنت جابره می‌کند، و حال آن‌که از ضروریات مذهب جعفری (علیه السلام) غاصبیت سلطنت شیعه است» (حبل‌المتین، ۱۳۲۶ق، صص ۷-۸).

بنابر مطالب بیان‌شده، حکومت‌ها بدین نحو تقسیم می‌گردند:

ا. حکومت مشروعه که با وجود امام معصوم تحقق می‌یابد. پس در عصر غیبت، تحقق حکومت اسلامی ممتنع است.

ب. حکومت غیرمشروعه که دو گونه است:

یک. حکومت غیرمشروعه عادل دو. حکومت غیرمشروعه ظالم

به نظر وی، آخوند قائل به امتناع عملی حکومت مشروعه در عصر غیبت بوده اما تحقق حکومت غیرمشروعه عاقله را به لحاظ شرعی مجاز می‌دانسته هر چند اطلاق مشروعه (اسلامی) را به آن مجاز نمی‌دانسته است. وی معتقد است در حکومت مشروعه حاکم منصوب از جانب خداوند است و حکومت مشروعه در مورد غیرمعصوم منتفی و ممتنع است.

اما در مقام نقد این دیدگاه می‌توان این‌گونه اظهار داشت: تعبیر «دفع افسد و اقیح به فاسد و قبیح»، حاکی از آن است که سلطنت مشروطه، فاسد و قبیح است، اما از باب دفع افسد به فاسد، ممدوحیت مشروط و موقت یافته است. اما جای این سؤال از مرحوم آخوند وجود دارد که آیا در زمان غیبت، هیچ حکومت صالح و ممدوحی وجود ندارد؟ از آن‌جا که وی ولایت فقیه را پذیرفته است (نک: ادامه مقاله)، می‌توان بنا بر مبانی آخوند، آن حکومت صالح ممدوح را بر حکومت فقها منطبق دانست. خصوصاً آن‌که ولایت فقیه، در اعتقاد حامیان آن، منصوب و مجعول از سوی معصوم است و لذا ولایت فقیه را نباید قسمی در مقابل ولایت و سلطنت معصوم تلقی کرد. آخوند خراسانی، به خلاف استنباط نویسنده سیاست‌نامه خراسانی، تفاوتی میان «حکومت مشروعه» و «حکومت مشروع» یعنی مجاز به لحاظ شرع و دین نمی‌گذارد؛ تنها امری که وی در مورد «حکومت غیرمشروعه عاقله» مطرح نموده، اقربیت به شرع است، نه اینکه آن را «به لحاظ شرعی، مجاز و ممکن» بشمارد. بلکه آن‌چنان که دیدیم وی حتی تعبیر «فسد و قبیح» را در مورد سلطنت مشروطه به‌کار برده و اصولاً بحث وی در قالب حکومت سلطنتی و سلطه مطلقه است و نسبت به ولایت فقیه، اثباتاً یا نفیاً ساکت است.

۴-۲-۱. ادله آخوند خراسانی در اثبات ولایت فقیه

پس از شیخ انصاری، بیشتر فقها به پیروی از وی، دیدگاه‌های خود را در باب ولایت فقیه در کتاب البیع در مکاسب مورد بحث قرار داده‌اند. آخوند خراسانی نیز برخی نظرات خود را، راجع به ولایت فقیه در حاشیه مکاسب شیخ (قدس سره) آورده است.

آخوندخراسانی بر خلاف دیدگاه شیخ که ولایت امام را مطلقاً بر جان و مال نافذ دانسته و اطاعت امام علیه السلام را حتی در اوامر عرفی و شخصی واجب می‌داند، ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را در خارج از مسایل مهم جامعه و احکام شرعی و مسایل حکومتی مورد تردید قرار داده است.

وی در این باره نوشته است: «بدون شک، امام در مسایل مهم جامعه و امور کلی مربوط به سیاست، که در حیطه وظایف رئیس اجتماع و پیشوای امت قرار دارد، دارای ولایت است، ولی در امور جزئی، که مربوط به اشخاص است، مثل فروش خانه مشخص و دخالت‌های دیگر در اموال مردم، ثبوت ولایت او محل اشکال است؛ زیرا از یک سو، بر طبق ادله، احدی حق تصرف در ملک دیگری بدون اجازه مالک را ندارد؛ چه این که سیره پیامبر صلی الله علیه و آله در برخورد با مردم نیز، حرمت نهادن بر اموال و حقوق آنان بوده و خود حضرت بمانند یکی از آحاد رعیت با آنان معامله می‌کرد. از این رو ولایت بر امور شخصی و جزئی مردم غیر قابل قبول است؛ ولی از سوی دیگر، ادله‌ای در کتاب و سنت وجود دارد که پیامبر و ائمه (علیهم السلام) را «اولی بالمؤمنین من انفسهم» معرفی می‌کند و قهراً این ادله شامل مورد بحث نیز می‌شود»^۵ (خراسانی، ۱۴۰۶ هـ.ق، ص ۹۳).

در ادامه می‌نویسد: «سخنی که مانده آن است که آیا وجوب اطاعت از اوامر و نواهی امام علیه السلام مطلقاً بر مردم واجب است، حتی در غیر امور سیاسی و احکام شرعی مانند امور عادی و شخصی یا این که وجوب اطاعت به امور سیاسی و احکام شرعی اختصاص دارد؟ در این مطلب اشکال است و قدر متیقن از آیات و روایات وجوب اطاعت در خصوص اوامر و نواهی است که از جهت داشتن مقام نبوت و امامت صادر شود»^۶ (خراسانی، ۱۴۰۶ ق، ص ۹۳).

اول. ادله نقلی

در ادامه مرحوم آخوند ادله نقلی را که برای اثبات ولایت فقیه اقامه شده بیان کرده و مورد بررسی قرار می‌دهد. حدیث منزلت، حدیث «اللهم ارحم خلقایی»، مقبوله عمرابن

حنظله، مشهوره ابی خدیجه و توقیع «اما الحوادث الواقعة» از جمله دلایل نقلی هستند که مورد بررسی آخوند قرار گرفته‌اند.

وی مستندات روایی ولایت فقیه را در اثبات ولایت عامه فقها ناتوان دانسته، دلالت هیچ کدام را تمام نمی‌داند. به عقیده آخوند (قدس سره) بهترین روایات برای اثبات ولایت عامه فقیه دو روایت ذیل است:^۷

أ. روایت مروی در فقه رضوی که می‌فرماید:

«جایگاه فقیه در این زمان همانند منزلت انبیاء در میان بنی اسرائیل است»^۸ (ابن بابویه، ۱۴۰۶ق، ص ۳۳۸).

ب. روایتی که از سیدالشهداء نقل شده که در آن روایت می‌فرماید:

« چون در حقیقت، جریان امور و اجرای احکام در دست عالمان الهی که در حلال و حرام امین هستند، می‌باشد»^۹ (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۳۸).
مرحوم آخوند سپس به بررسی و نقد دلایل روایی اقامه شده در اثبات ولایت فقیه می‌پردازد. به نظر آخوند خراسانی (قدس سره) متیقن از هم منزلت بودن فقیه با انبیاء بنی اسرائیل، منزلت در تبلیغ احکام دین بین مردم است، افزون بر این که ولایت مطلقه برای انبیاء بنی اسرائیل که اصل در تشبیه هستند، ثابت نیست تا چه رسد به فقیهان.^{۱۰}
در روایت «مجاری الأمور» نیز اگرچه لزوم مجاری امور به دست علماء بودن ملازم ولایت وی است؛ اما اولاً، ظاهر از «العلماء» خصوص ائمه علیهم‌السلام هستند و شاهد بر مطلب، قسمت‌های دیگر روایت است که در مقام توییح مردم به سبب پراکنده شدن از اطراف ائمه علیهم‌السلام است که همین پراکندگی، باعث تسلط دیگران بر امر خلافت و غصب مقام آنان شد. ثانیاً خیر مرسل است.^{۱۱}
اما اطلاق خلیفه به علما در نبوی «اللهم ارحم خلفایی...» (الصدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۴۲۰) بر ولایت داشتن علما دلالت ندارد زیرا خلیفه اطلاق ندارد. شاید جانشینی علما در خصوص تبلیغ احکام مورد نظر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده است نه مطلق جانشینی. نیز اطلاق «حاکم» و «قاضی» بر علما در مقبوله و مشهوره، ظهور ولایت در امر قضا و فصل خصومت دارد نه ولایت مطلقه.^{۱۲}

اما توقيع شریف: «اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواه احاديثنا فانهم حجتى عليكم و انا حجة الله عليهم» (عاملی، ۱۴۰۹ ق.، ص ۱۴۰)

«اما در حوادث واقع شده به راویان احادیث ما رجوع کنید. زیرا آنان حجّت من بر شمايند و من حجّت خدا برويم.»

ارجاع حوادث واقعه به فقها دلالتی بر ولایت فقیه ندارد؛ چرا که در این توقيع شریف الف و لام «الحوادث» شاید اشاره به حادثه‌ای معین و معهود داشته باشد که در سؤال راوی ذکر شده است. هم‌چنین به احتمال قوی، مراد، بیان حکم حوادث واقعه باشد و منظور این باشد که در فروع مستحدثه که به‌طور مشخص حکمش بیان نشده، به فقیهان مراجعه کنید.

در ذیل روایت فرمود: «آنان حجّت من بر شمايند و من حجّت خدا بر آنان.» حجّت بودن هیچ ملازمه‌ای با ولایت داشتن ندارد؛ چون نه عقلاً و نه عرفاً میان حجّت و ولایت ملازمه نیست، هر چند ولایت داشتن حجّت خدا یعنی امام زمان قطعی و معلوم است، این ولایت از باب ملازمه میان حجّت و ولایت نیست^{۱۳} (خراسانی، ۱۴۰۶ ق.، صص ۹۵-۹۴).

دوم. ادله عقلی

آخوندخراسانی پس از آن‌که دلالت اخبار بر «ولایت فقیه» را ناتمام دانسته، با استفاده از دلیل عقلی، ولایت فقیه را اثبات کرده است.

آخوندخراسانی دلیل عقلی را در ذیل کلام شیخ، در بیان ادله ولایت اذنی و تقسیمات چهارگانه شیخ از کارهای نیک و معروف، مطرح کرده است. با کمک گرفتن از کلام شیخ انصاری و دقت در عبارات آخوندخراسانی، می‌توان دلیل عقلی وی را این‌گونه تقریر کرد.

شیخ انصاری در «مکاسب» کارهای نیک و معروف را که می‌دانیم شارع تحقق آن‌ها را خواسته به چهار دسته تقسیم کرده است:

أ. یا شارع آن‌جام دادن آن کارهای معروف را به عهده اشخاص معین گذاشته است، مانند تصرف در اموال کودک که به عهده پدر یا جد پدری است؛

ب. یا به عهده گروه خاصی گذاشته است، مانند افتاء و قضاء که به عهده فقهاست؛

ج. یا وظیفه همه مردم است مانند امر به معروف و نهی از منکر...؛

د. یا اینکه معروف جزو هیچ کدام از سه دسته فوق نیست. دسته چهارم، خود به دو قسم تقسیم می شود:

یک. فقیه با ادله تشخیص می دهد که وجود و وجوب آن معروف، منوط به حضور و اذن امام معصوم علیه السلام است، مانند جهاد ابتدایی؛

دو. فقیه تشخیص می دهد که وجود و وجوب آن معروف، منوط به حضور و اذن امام معصوم علیه السلام نیست^۴ (انصاری، ۱۴۱۵ق.، صص ۵۵۴-۵۵۳)، این اموری که جزو سه دسته گذشته نبوده و منوط به اذن امام علیه السلام هم نیست^۵. آن شخص، یا همه مسلمانان هستند یا تنها عادلان و افراد موثق هستند. در هر کدام از سه عنوان اول که نصب شده باشد، فقیه نیز داخل است؛ ولی اگر فقیه نصب شده باشد، آن عناوین داخل نیستند. پس ثبوت ولایت بر این امور برای فقیه یقینی و قطعی است و به تعبیر آخوند خراسانی فقیه قدر متیقن از میان افرادی است که احتمال داده می شود که مباشرت یا اذن و نظر او در اداره این امور معتبر باشد و نسبت به بقیه افراد مشکوک است و اصل عدم ولایت نسبت به دیگر افراد جاری می شود^۶ (خراسانی، ۱۴۰۶ق.، ص ۹۵).

علاوه بر دلایل عقلی بیان شده از سوی آخوند، رفتار سیاسی وی در عصر مشروطه را می توان به عنوان دلیلی محکم در اثبات پذیرش ولایت عامه فقیه از سوی مرحوم آخوند مورد استناد قرار داد. آخوند در مشروطه یک ولایت عامه از یک فقیه شیعه را براساس مصالح دین و کشور و مردم به نمایش گذاشت. البته در اینجا بالجمله، شاهد مثال هایی در خصوص دیدگاه مختار آخوند ذکر می شود لیکن، در ادامه مباحث قرائات گوناگون از نظر وی در رابطه با حدود اختیارات ولی فقیه مورد جرح و تعدیل قرار می گیرد:

أ. وی ده ها بار در مکتوبات سیاسی، خود را «رئیس روحانی نهضت مشروطه» نامیده است در حالی که در هیچ انتخاباتی به این سمت برگزیده نشده بود.

ب. آخوند از پایگاه رهبری نهضت، فراتر از فتوای شرعی - که البته از وظایف عمومی هر فقیه مجتهد است - «حکامی سیاسی» صادر کرده است که در فقه شیعه از شئون فقیه جامع الشرایط و مبسوط‌الید می‌باشد: حکم خلع ید از مسیو نوز بلژیکی (شریف کاشانی، ۱۳۶۲، صص ۲۳-۲۲)، حکم به حرمت معاملات موجب تقویت کفار و ضعف مسلمین (حبل‌المتین، ۱۳۲۴ق.، صص ۲۱-۱۹)، حکم به بی‌اعتباری کلیه قراردادهای حکومت غاصب محمدعلی‌شاه در غیاب مجلس (شمس، ۱۳۲۶ق.، ص ۱)، حکم به فساد مسلک سیاسی سیدحسن تقی‌زاده و اخراج او از مجلس (دهنوی، ۱۳۷۰، صص ۱۷۳-۱۷۲)، حکم جهاد علیه متجاوزان روس (چهره نما، ۱۳۳۰ق.، ص ۸؛ روزنامه نجف، ۱۳۲۹ق.، ش ۲۴) و حکم تاریخی جهاد علیه ولایت جائزانه محمدعلی‌شاه و حرمت دادن مالیات به گماشتگان او - که موجب اعاده دوباره مشروطیت در ایران شد - از مشهورترین آن‌ها می‌باشد (انجمن تبریز، ۱۳۲۶ق.، ص ۵؛ صوراسرافیل، ۱۳۲۷ق.، ص ۵؛ ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۰۷، ص ۱۳۵۳؛ کسروی، ۱۳۵۶، ص ۷۳۰).

ج. از همه جالب‌تر این‌که وی ضمن واجب دانستن اطاعت از احکام فوق بر همگان هرگونه مخالفت با احکام سیاسی خود را موجب خارج شدن از جرگه مسلمانی دانسته است. وی در این‌باره گفته است: «همه آن احکام واجب الامتثال است، هر کس تخلف نماید از حکم صاحب شریعت امام عصر حضرت حجّت الله (ارواحنا فداه) تخلف کرده است و از اسلام خارج است و بر مسلمین واجب است که چنین شخصی را از دوره اسلام دور نمایند» (حبل‌المتین، ۱۳۲۷ق.، صص ۱۰-۹).

۴-۲-۲. حدود حاکمیت ولایت فقیه از منظر آخوند

در مورد محدوده ولایت فقیه در عصر غیبت سه نظر وجود دارد :

یک. ارجاع افتاء و قضاء شرعی به فقها

دو. ارجاع امور حسبیه به فقها علاوه بر افتاء و قضاء

سه. حاکمیت موسع فقیه جامع‌الشرایط علی‌رغم امور حسبیه، افتاء و قضاء

مرحوم آخوند قضاوت را یکی از مناصب فقیه جامع الشرایط دانسته و رجوع به آنان را برای رفع خصومت واجب می‌داند^۷ (خراسانی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۸).

اول. دیدگاه آخوند خراسانی در مورد امور حسبیه

منظور از امور حسبیه اموری است که در صورت فقدان پدر، جد پدری و قیم کودکان، سفیهان، دیوانگان و به طور کلی هر آنچه که شرعاً نیازمند ولایت است و ولی خاص ندارد و شارع در هیچ شرایطی راضی به ترک آنها نیست. در این حالت فقیه عادل مجاز به تصرف است. برخی از فقها همانند امام خمینی (ره) این جواز تصرف را ناشی از ولایت فقیه می‌دانند (خمینی، ۱۳۶۳، ص ۴۵۹).

در آثار به‌جای مانده از آخوند خراسانی سه نظر درباره ولایت فقها در باب امور حسبیه به چشم می‌خورد.

أ. نظر اول وی که در حاشیه بر مکاسب نگاشته شده حاکی از این امر است که وی جواز تصرف فقیه را از باب قدر متیقن می‌پذیرد. وی در این باره در حاشیه بر مکاسب این‌گونه می‌نویسد: «در دلالت ادله بر ولایت استقلالی و غیر استقلالی فقیه اشکال است، اما این ادله باعث می‌شوند که در میان کسانی که احتمال اعتبار مباشرت یا اذن یا نظرشان می‌رود، فقیه قدر متیقن باشد، آن‌چنان‌که در فقدان فقیه، مؤمن عادل قدر متیقن افراد جایزالتصرف است»^۸ (خراسانی، ۱۴۰۶ ق.، ص ۹۶).

ب. نظر دوم آخوند خراسانی که در یکی از نامه‌های وی که در ذیحجه ۱۳۲۶ ق. نگاشته شده دیده می‌شود و از نظر زمانی متأخر بر نظر قبلی است، دلالت بر این امر دارد که وی ارجاع امور حسبیه را به فقها روا ندانسته و متصدی آن را عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین معرفی می‌کند:

«باز نظر به مصالح مکنونه باید مطویات خاطر را لمصلحة الوقت کتمان کرد و موجزا تکلیف فعلی عامه مسلمین را بیان می‌کنیم که موضوعات عرفیه و امور حسبیه در زمان غیبت به عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین تفویض شده است و مصداق آن همین دار الشورای کبری بوده که به ظلم طغات و عصات جبرا منفصل شد» (حبل‌المتین، ۱۳۲۶ ق.، صص ۸-۵).

برخی قول اخیر را نظر نهایی آخوند دانسته و این‌گونه بیان داشته‌اند: «خراسانی با نفی ولایت فقها در امور حسبیه، مطلقاً به ولایت فقیه قائل نیست. با تفحص در آراء فقها و از زمان طرح ولایت فقیه به عنوان یک مسأله فقهی، خراسانی نخستین فقیهی است که ولایت فقیه را در تمامی مراتبش حتی در امور حسبیه انکار کرده است و ولایت بر مردم را مقید به احکام شرع منحصر در حضرات معصومین دانسته است» (کدیور، ۱۳۸۷، ص ۱۹).

وی معتقد است: «ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب الزمان با جمهور است» و این جمله را مبنای نظرات آخوند خراسانی می‌داند.

اما این برداشت از عبارات آخوندخراسانی قابل مناقشه خواهد بود و اصل دورایی بودن وی چندان قابل دفاع نیست. استناد به رأی دوم مرحوم آخوند به یکی از نامه‌های وی است که در ذیحجه ۱۳۲۶ ق. نگاشته شده است. نامه مزبور به صراحت از «تکلیف فعلی» سخن می‌گوید و از این‌که مصالح چنین اقتضاء می‌کنند. اصولاً نامه‌های سیاسی مرحوم آخوند در برابر آثار فقهی وی قابل استناد نیستند، چه اولاً در این نامه‌ها آثار تقیّه، لحاظ مصالح و در نظر گرفتن بافت سیاسی حاکم، مشهود است و ثانیاً وضعیت مخاطبین این نامه‌ها- که غالباً از جرگه طلاب، علما و یا صاحبان دانش تخصصی فقه و اصول نبوده‌اند- توقع یافتن مباحث ریشه‌ای و اصولی را در آن‌ها نفی می‌کند.

نظر مزبور از جهت دیگر نیز قابل نقد است بدان‌حیث که اولاً به نظر می‌رسد این مطلب با مبانی فقهی شیعه در تعارض است. چرا که این مطلب در فقه شیعه اجماعی است که امور حسبیه در عصر غیبت بر عهده فقیه جامع‌الشرایط است (نراقی، ۱۴۱۷ق، ص ۵۳۸). هر چند در محدوده امور حسبیه و اختیارات فقیه، اختلاف نظر وجود دارد. ثانیاً چگونه آخوندخراسانی این امر را ضروری مذهب می‌داند در حالی که شاگرد آخوند مرحوم میرزای نائینی بر خلاف آن اذعان داشته و ضرورت خلاف آن را ادعا کرده است و در عصر غیبت نیابت فقها در امور حسبیه را، از قطعیات مذهب شمرده است.

میرزای نائینی بر این مطلب چنین تصریح می‌نماید:

«از جمله قطعیات مذهب ما (امامیه) این است که در عصر غیبت، آن چه از روایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن حتی در این زمینه معلوم باشد وظایف حسبیه نامیده و نیابت فقها در عصر غیبت را در آن، قدر متیقن و ثابت دانستیم، حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب؛ و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام، بلکه اهمیت وظایف راجع به حفظ و نظم ممالک اسلامی از تمام امور حسبیه از اوضح قطعیات است، لذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظایف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود» (نایینی، بی تا، ص ۴۶).

بنابر آن چه گفته شد نسبت این مطلب که تولیت امور حسبیه در زمان غیر معصوم به عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین تفویض شده باشد به آخوند، درست به نظر نمی‌رسد. فلذا با توجه به ایرادات و مناقشات فوق، انتساب این تلگراف به آخوند خراسانی مشکوک است.

ج. سومین نظر آخوند که در تقریرات قضاء وی آمده است بر این امر دلالت دارد که وی ولایت فقها را در امور حسبیه پذیرفته است. مرحوم آخوند این پرسش اساسی را مطرح می‌کند که آیا اثبات منصب قضاوت برای فقها، ولایت بر امور حسبیه چون ولایت بر غایبان و قاصران اوقاف و حکم در غیر موارد تخصص را نیز به همراه دارد یا نه. به عبارت دیگر آیا می‌توان از راه منصب قضاوت، تصدی فقها در امور حسبیه را ثابت کرد یا خیر^۹ (خراسانی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۴).

برخلاف نظر پیش گفته، پاسخ آخوند به این پرسش مثبت است و برای آن چند شاهد ذکر می‌کند:

أ. ولایت در این امور در مفهوم واژه قضا وجود دارد.

آخوند در این زمینه می‌گوید: «ظاهر کلام برخی از اعلام این است که بدون تردید ولایت بر امور فوق غیر از ولایت بر جانشینی در مفهوم قضا وجود دارد و سخن وی با تعریفی که برخی برای قضاوت ارائه داده‌اند تایید می‌شود به این که قضاوت ولایت شرعی بر حکم دادن و بر مصالح عامه از سوی امام است»^{۱۰} (خراسانی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۴).

ب. برخی از ولایت‌ها، عرفاً از شئون قضاوت محسوب می‌شود .
وی می‌گوید: «اگر در دخول ولایت‌های مذکور در مفهوم قضاوت مناقشه صورت گیرد تردیدی وجود ندارد که بعضی از آن ولایات مثل حکم به ثبوت هلال ماه و ولایت بر قاصران و اوقاف در عرف از شئون قاضی محسوب می‌شود»^{۲۱} (خراسانی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۴).

ج. ولایت بر امور مذکور از شئون قضات جور بوده است .
به اعتقاد آخوند جعل قضاوت برای فقهای شیعه در مقابل قضاوت قاضی جور و برای عدم مراجعه به آن‌ها بوده است لذا قاعده مقابله اقتضا می‌کند هر آنچه که از شئون آنان بوده است برای فقهاء شیعه نیز ثابت باشد والا اگر شیعیان مجبور باشند در امور حسبیه به قضات جور مراجعه نمایند نقض غرض خواهد بود. وی می‌گوید: «و حاصل سخن آن‌که، چنین ولایاتی برای قضات جور به رغم تفکر باطل و تصدی عملی آنان ثابت می‌شود درحالی که این امور نزد آنان از شئون قضاوتشان بوده است. پس به ثبوت همان اختیارات برای کسی که از سوی امام منصوب شده است، حکم می‌شود»^{۲۲} (خراسانی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۴).

د. از نظر آخوند در برخی از روایات دخالت قاضی در امور حسبیه مسلم فرض شده است: «چنانچه خبر محمد بن اسماعیل از این موضوع پرده برمی‌دارد به این‌که: «یکی از اصحاب ما از دنیا رفت و وصیت نکرده بود لذا به قاضی کوفه مراجعه شد و وی عبدالحمید را قیم مال میت قرار داد»»^{۲۳} (خراسانی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۴).
حال چه کسی است که نداند امروزه امور حسبیه و «ما لایرضی الشارع بترکه» در مثال‌های فوق خلاصه نشده و بسی فراتر از آن‌هاست و اداره حسبیه نیز خود به یک حکومت تمام عیار نیازمند است .

دوم. دیدگاه آخوند خراسانی در خصوص زعامت سیاسی فقیه (ولایت مقیده)
سومین نظری که در خصوص محدوده ولایت فقیه بیان شد «حاکمیت موسع^{۲۴} فقیه جامع الشرایط» است. ملا احمد نراقی (متولد ۱۲۴۸ق.) در کتاب عوائدالایام خویش در عائده ۵۴، بحث مستقلی را به ولایت فقیه اختصاص داده است و ولایت سیاسی فقها بر

مردم را پذیرفته است. وی در کتاب عوائدالایام از ولایت و نیابت عامه فقیه و دلایل آن سخن گفته و بر این باور است که: «اولاً در هر موردی که پیامبر ﷺ و یا امامان معصوم (علیهم السلام) ولایت داشته‌اند فقیه عادل در روزگار غیبت در کلیه آن موارد ولایت دارد جز آنچه با نصّ و اجماع و غیر این دو خارج شود. ثانیاً هر کاری که مربوط به امور دینی و یا دنیوی مردم است و عقلاً و عادتاً باید انجام گیرد، فقیه عهده‌دار آن‌ها خواهد بود...»^{۲۵} (نراقی، ۱۴۱۷ق.، ص ۵۳۶).

نویسنده سیاست‌نامه خراسانی بر این باور است که ولایت فقیه به معنای زعامت سیاسی، مدیریت و زعامت اجتماعی فقیه از زمان نراقی آغاز شده است (کدیور، ۱۳۷۷، ص ۱۰۵). اما بر خلاف ادعای وی مبنی بر نوظهور بودن مسأله ولایت فقیه و طرح آن از زمان اقتدار یافتن فقهاء و مجتهدان، این مسأله هرگز بحثی نوظهور و فاقد پیشینه در تاریخ فقه شیعه نبوده است. پیشینه تاریخی این بحث نه فقط در عصر غیبت که در دوران حاکمیت معصوم نیز قابل مشاهده است. امامان معصوم (علیهم السلام) که در مراکز هم‌چون مدینه حضور داشتند برای پاسخ‌گویی به نیاز علمی و سیاسی پیروان خویش که با توجه به شرایط سخت تقیه، بعد مسافت و دیگر مشکلات قادر نبودند مستقیماً به امام خویش مراجعه کنند، پس از تربیت و آماده‌سازی شاگردان، آنان را به طرق مختلف به مردم معرفی می‌کردند. این عمل خود نوعی ایجاد ولایت برای فقها و راویان حدیث بود که با نصب خاص و تحت اشراف امامان معصوم صورت می‌گرفت و در عصر غیبت نیز تداوم می‌یافت. به اعتقاد نویسنده محترم، فقها در این مسأله به دو نوع متفاوت موضع‌گیری کرده‌اند: عده‌ای رأی نراقی در ولایت عامه فقیه را نپذیرفته‌اند و منکر زعامت سیاسی فقها در عصر غیبت شده و مدعی هستند که ادله فقهی از اثبات چنین وظیفه‌ای عاجز است. وی معتقد است که شیخ انصاری در مکاسب، آخوند خراسانی در حاشیه مکاسب، آیت الله سیدمحسن حکیم، آیت الله سیداحمد خوانساری از این گروه محسوب می‌شوند. در مقابل عده‌ای دیگر هم‌چون شیخ محمدحسین نجفی صاحب جواهر، آیت الله بروجردی، آیت الله گلپایگانی و امام خمینی - با گسترش نظریه نراقی - قائل به زعامت سیاسی فقیه در عصر غیبت می‌باشند (کدیور، ۱۳۷۷، ص ۱۰۶).

در خصوص دیدگاه آخوندخراسانی باید گفت که وی در دو موضع در این خصوص اظهارنظر کرده است:

یک. در حاشیه بر مکاسب دو. در تقریرات قضاء

مرحوم آخوند در حاشیه بر مکاسب می‌نویسند: «پوشیده نیست آنچه جزء اختیارات امام علیه السلام نمی‌باشد، قطعاً در زمان غیبت جزء اختیارات فقیه هم نیست. لیکن ثبوت اختیارات امام برای فقیه محل اشکال و بحث است»^{۲۶} (خراسانی، ۱۴۰۶ق، ص ۹۳).

اما در تقریرات قضاء، ولایت عامه را در مورد فقیه می‌پذیرد. به اعتقاد آخوند یکی از مهمترین روایاتی که دلالت بر اثبات منصب قضاوت برای فقها دارد مقبوله عمر بن حنظله است. در این روایت به جای لفظ قاضی از واژه «حاکم» استفاده شده است: «فانی قد جعلته علیکم حاکماً» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۳۶). این تعبیر معنایی وسیع‌تر از قاضی را شامل می‌شود و حکایت از آن دارد که علاوه بر فصل خصومت، امور سیاسی نیز در حیطة وظایف وی قرار دارد. وی می‌گوید:

«به تحقیق دانستی امکان ادعای اختیارات بیشتر برای فقیه، کسی که امام او را حاکم قرار داده است با این ادعا که آنچه از لفظ «حاکم» فهمیده می‌شود بسی وسیع‌تر از لفظ قاضی است یا به این دلیل که مفهوم حاکم وسیع‌تر از مفهوم قاضی است و یا در عرف، شئون حاکم بسی بیشتر از شئون قاضی است» لذا حکم می‌شود به اینکه تمامی آنچه که به امور سیاست عمومی مربوط است از قبیل اجرای حدود و تنظیم امور کشور به فقیه مربوط می‌شود»^{۲۷} (خراسانی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۵).

ملاحظه می‌شود که آخوند در این فقره فراتر از امور حسبیه، ولایت عامه را نیز برای فقیه قابل اثبات می‌داند. با این وصف آخوندخراسانی برخلاف دیدگاه مذکور که پنداشته شده وی اعتقادی به سه تقسیم رایج (ولایت مطلقه، ولایت عامه، ولایت در امور حسبیه) در گستره اختیارات فقیه نداشته است، دو قسم آن‌ها یعنی ولایت عامه فقیه و ولایت در امور حسبیه را پذیرفته است.

جمع بندی و نتیجه گیری

آخوند خراسانی در حاشیه مکاسب بر خلاف نظر شیخ انصاری، وجوب اطاعت از معصومان (علیهم السلام) در امور عرفی و شخصی، خارج از مسائل مهم جامعه و احکام شرعی و مسائل سیاسی را مورد تردید قرار داده است.

همچنین بیان گردید که بنا بر برداشت برخی، وجود حکومت در عصر غیبت، از نظر آخوند خراسانی مشروع نیست، چرا که حکومت مشروعه تنها منوط به حضور امام معصوم است و در زمان عدم حضور ایشان، حکومت، غیر مشروعه تلقی می شود که البته این حکومت خود به دو قسم تقسیم می گردد: غیر مشروعه جابره و غیر مشروعه عادلّه، هم چون حکومت مشروطه. البته این استنباط از تقریرات آخوند اندکی قابل تأمل است، بدان حیث که آیا از نظر آخوند در زمان غیبت، هیچ حکومت صالح و ممدوحی وجود ندارد؟ آخوند خراسانی، به خلاف استنباط فوق، میان «حکومت مشروعه» و «حکومت مشروع» - یعنی مجاز به لحاظ شرع و دین - تفاوتی قائل نشده است. تنها امری که وی در مورد «حکومت غیر مشروعه عادلّه» مطرح نموده، اقربیت به شرع است، نه این که آن را «به لحاظ شرعی، مجاز و ممکن» بشمارد. مضاف بر این که این نظرات آخوند در برهه حساس و تنش زای مشروطه مطرح گردیده است و باتمسک به این عبارات نمی توان بیان داشت که مرحوم آخوند وجود حکومت مشروعه در عصر غیبت را مجاز نمی دانسته است.

اما در خصوص چگونگی دلالت ادله نقلی و عقلی بر اثبات حکومت برای فقیه و حدود حاکمیت و اختیارات فقیه، گر چه وی در حاشیه بر مکاسب مستندات روایی ولایت فقیه را از اثبات ولایت عامه فقیه قاصر می داند، اما در تقریرات قضاء، ولایت عامه فقیه را پذیرفته است. علاوه بر این در حاشیه بر مکاسب از راه دلیل عقلی، ولایت فقیه را در امور سیاسی و شئون اجتماعی جامعه اثبات کرده است و یکی از مهمترین ادله در اثبات پذیرش ولایت عامه فقیه از سوی آخوند خراسانی، استناد به رفتار سیاسی وی در عصر مشروطه است که به عنوان یک فقیه از خود نشان داده است. بنابراین در پایان باید اشعار داشت که از مجموع عبارات و تقریرات مرحوم آخوند می توان

این‌گونه استنباط نمود که ایشان ولایت فقیه در امور حسبیه و ولایت عامه فقیه (ولایت سیاسی فقیه) را پذیرفته است.

یادداشت‌ها

۱. کتاب یاد شده «سیاست نامه خراسانی» اثر محسن کدیور است.
۲. «فقد جعل الله سبحانه لي عليكم حقاً بولاية امرکم».
۳. «فاعلم انه لا ريب في ولاية في مهام الامور الكلية المتعلقة بالسياسة التي تكون وظيفة من له الرياسة، و اما في الامور الجزئية المتعلقة بالاشخاص ففيه الاشكال...».
۴. ومما دل من الآيات والروايات على كون النبي والامام اولي بالمؤمنين من انفسهم واما ما كان من الاحكام المتعلقة بالاشخاص بسبب خاص من زواج وقرابة ونحوهما فلا ريب في عدم عموم الولاية له وان يكون اولي بالارث من القريب و اولي بالازواج من ازواجهم، وآية النبي اولي بالمؤمنين انما يدل على اولويته ﷺ فيما لهم الاختيار، لافيمنا من الاحكام تعبدا ولا بلاختيار.
۵. «فاعلم انه لا ريب في ولايته في مهام الامور الكلية المتعلقة بالسياسة التي تكون وظيفه من له الرياسة، و اما في الامور الجزئية المتعلقة بالاشخاص كبيع دار و غيره من التصرف في اموال الناس، ففيه الاشكال مما دل على عدم النفوذ تصرف احد في ملك غيره الا باذنه و انه لا يحل مال الا بطيب نفس مالكة و وضوح ان سيرة النبي ﷺ انه يعامل مع اموال الناس معاملة سائر الناس؛ و مما دل من الآيات و الروايات على كون النبي و الامام اولي بالمؤمنين من انفسهم».
۶. بقي الكلام في انه هل يجب على الناس اتباع اوامر الامام و الانتهاء بنواهيته مطلقا و لو في غير السياسات و غير الاحكام من الامور العادية، او يختص بما كان متعلقا بهما؟ فيه الاشكال، والقدر المتيقن من الآيات و الروايات وجوب اطاعة في خصوص ما صدر منهم من جهة النبوة أو الإمامة .
۷. و اما ما ذكر دليلا لثبوت الولاية للفقهاء كولاية الفقهاء فاحسنها دلالة، ما دل على كون الفقيه بمنزلة الانبياء في بنى اسرائيل، و ما دل على كون مجارى الامور بيد العلماء
۸. منزلة الفقيه في هذا الوقت كمنزلة الانبياء في بنى اسرائيل.
۹. ذلك بان مجارى الامور و الاحكام على ايدي العلماء بالله، الامناء على حلاله و حرمة.
۱۰. اما «المنزلة» فالمتيقن منها انها في تبليغ الاحكام بين الانام، مع عدم ثبوت الولاية المطلقة لانبياء بنى اسرائيل، فتأمل.
۱۱. واما كون «مجارى الامور بيد العلماء» و ان كان عبارة اخرى عن ولايتهم، الا ان الظاهر من «العلماء بالله الامناء على حلاله و حرمة» هو خصوص الائمة (عليهم السلام)، كما يشهد به سائر

- فقراتة التي سبقت في مقام توبيخ الناس على تفرقهم عنهم (عليهم السلام) حيث انه صار سببا لغضب الخلافة و زوالها عن ايدي من كانت مجارى الامور بايديهم. و الخبر طويل رواه مرسلا عن ابي عبد الله الحسين عليه السلام في تحف العقول، فلا حظ تمامة.
۱۲. و لا في اطلاق الخلافة عليهم، ولا في جعلهم حاكما و لا قاضيا، لعدم اطلاق في الخلافة، و لعلها في تبليغ الأحكام التي هي من شؤون الرسالة، و هو ظهور كونهم حاكما و قاضيا في خصوص رفع الخصومة، كما يشهد ملاحظه المقبولة و المشهورة.
۱۳. « و لا في ارجاع الحوادث الواقعة الية في التوقيع الشريف، لاحتمال معهودية الحوادث، و اشاره إلى خصوص ما ذكره في السؤال، و قوة ان يكون المراد ارجاع حكم الحوادث الواقعة و الفروع المتجددة التي ليس منها بخصوصها اثر في الاخبار، ولا لجعلهم حجة من قبله، فان الحجية من قبله غير مستلزم للولاية المطلقة، لعدم ملازمة عقلا و لا عرفا بين الحجية و الولاية، و ان علم و لايه حجة الله (عجل الله فرجه الشريف) كما عرفت، فتامل جيدا.
۱۴. كل معروف علم من الشارع إرادة وجوده في الخارج، إن علم كونه وظيفة شخص خاص، كنظر الأب في مال ولده الصغير، أو صنف خاص، كالإفتاء و القضاء، أو كل من يقدر على القيام به كالأمير بالمعروف، فلا إشكال في شيء من ذلك. و إن لم يُعلم ذلك و احتمال كونه مشروطاً في وجوده أو وجوبه بنظر الفقيه، و جب الرجوع فية إلية.
۱۵. مانند كليہ امور سیاسی جامعه که در ارتباط با حکومت می باشد و نیز شؤون اجتماعی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی که باید به وسیله دولت‌ها اداره شود، از قبیل اقامه نظم، برقراری امنیت. شارع مقدس برای اداره این امور حتماً باید کسی را نصب کند.
۱۶. ... لکنها موجبة لكون الفقيه، هو القدر المتیقن من بین من احتمال اعتبار مباشرته أو اذنه و نظره، كما ان عدول المؤمنین في صورة فقده، يكون كذلك.
۱۷. ... وحينئذ، فيج الرجوع اليهم للاستقضاء و رفع الخصومة.
۱۸. قد عرفت الاشكال في دلالتها على الولاية الاستقلالية و الغير الاستقلالية، لكنها موجبه لكون الفقيه هو القدر المتیقن من بین من احتمال اعتبار مباشرته أو اذنه و نظرة كما ان عدول المؤمنین في صورة فقد يكون كذلك.
۱۹. ... في ان القضاة و الحكومة بنفسهما هل تستلزمان الولاية على الاستخلاف و غيرها من الولاية على القصر و الغيب و الاوقاف و الحكم في غير مورد التخاصم و التشاجر كالهلال و نحوه ام لا.
۲۰. ظاهر بعض الاعلام نفي الريب عن دخول هذه الولايات، عدی الولاية على الاستخلاف في مفهوم القضاء. و يؤيدة تعريف البعض له بانه ولاية شرعية على الحكم و على المصالح العامة من قبل الامام.

۲۱. ولو نوقش فی دخولها فی مفهومة، لكن لا ینبغی الارتیاب فی ان بعضها کالحکم بالهلال و الولاية علی القصر و الاوقاف، انما ینبغی من شئون القاضی عرفا.
۲۲. و یکشف عن ذلك ثبوت هذه الولايات لقضاة الجور بزعمهم الفاسد، و تصديهم لها، و كونها من شئون قضاوتهم عندهم ... فيحكم بثبوتها للرجل المنسوب من قبل الامام عموما و خصوصا، قاضيا و حاکما.
۲۳. كما يفصح من ذلك خبر محمد بن اسماعيل؛ « قد مات رجل من اصحابنا، ولم یوص، فرفع امرة الی قاضی الکوفة، فصیر عبد الحمید القیم بمالته... »
۲۴. در این مقام، موسع نسبت به افتاء، قضاء و امور حسبه مدنظر است نه به معنای مطلقه در مقابل مقیده.
۲۵. ان کلیة ما للفقیة العدل تولیة و له الولاية فيه امران احدهما کل ما كان للنبي و الامام فيه الولاية و كان لهم للفقیة ایضا ذلك الا ما اخرجة الدلیل من اجماع أو نص أو غیر هما. و ثانيهما ان کل فعل متعلق بامور العباد فی دینهم أو دنیاهم و لا بد من الاتیان و لا مفر منه اما عقلا او عادة من جهة توقف امور المعاد او المعاش لواحد او جماعة علیة، و اناطة انتظام امور الدین او الدنیا به... »
۲۶. لا یخفی انه لیس للفقیة فی حال الغیبة ما لیس للإمام عليه السلام و اما ما كان له فنبوة له محل الاشکال.
۲۷. بل قد عرفت امکان دعوی ازید من ذلك للفقیة الذی جعله الامام حاکما، بدعوی ان المنساق منه ما هو اوسع مما ینساق من لفظة «القاضی» اما باوسعية مفهومة عرفا من مفهومة [لغة]، او بازیدیة ما له من الشئون من شئونة عرفا، فيحكم بان جمیع ما یرجع الی السياسات العامة من اجراء الحدود و تنظیم البلاد راجع الیه.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه.
- ابن بابویه (ابوالحسن علی بن حسین) (۴۰۶ق.هـ). فقه الرضا (منسوب به علی بن موسی الرضا عليه السلام)، مشهد: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ج اول.
- ابن شعبه حرانی (ابومحمد حسن بن علی) (۴۰۴ق.هـ). تحف العقول عن آل الرسول صلى الله عليه وآله تصحیح علی اکبر غفاری، قم، ج دوم، ج ۱.
- ازغندی، علی رضا (۱۳۸۲)، علم سیاست در ایران، تهران: نشر باز.

- انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵ق.)، کتاب المکاسب، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چ اول، ج ۳.
- برجی، یعقوب علی (۱۳۸۵)، ولایت فقیه در اندیشه فقیهان، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام و سمت، چ اول.
- خراسانی، محمدکاظم (۱۳۸۷)، تقریرات القضاء، مندرج در: کدیور، محسن، سیاست‌نامه خراسانی، تهران: انتشارات کویر، چ دوم.
- همو (۱۴۰۶ق.)، حاشیه المکاسب (لآخوند)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول.
- خمینی، سید روح الله (۱۳۶۳)، کتاب البیع، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چ سوم، ج ۲.
- همو (۱۳۷۸)، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چ نهم.
- همو (۱۳۹۰ق.)، تحریرالوسیله، نجف: مطبعة الآداب، الطبعة الثانية، ج ۱.
- درخشه، جلال (۱۳۸۴)، گفتمان سیاسی شیعه در ایران معاصر، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام، چ اول.
- دهنوی، محمد (۱۳۷۰)، دفتر تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، تهران: موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- راغب اصفهانی (۱۳۹۲ق.)، معجم مفردات الفاظ قرآن، مکتبه المرتضویة.
- شریف کاشانی، محمد مهدی (۱۳۶۲)، واقعات اتفاقیه در روزگار، تصحیح منصوره اتحادیه نظام مافی و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- الصدوق (ابوجعفر محمد بن علی) (۱۴۰۴ق.)، کتاب من لایحضره الفقیه، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، چ دوم، ج ۴.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۲)، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ چهارم، ج ۱۶.
- طباطبایی بروجردی، سید محمدحسین (۱۴۱۶ق.)، البدر الزاهر فی صلوة الجمعة والمسافر (تقریرات اباحت به قلم حسین علی منتظری)، قم: دفتر آیت الله منتظری، چ سوم.
- عاملی، حرّ (محمد بن حسن) (۱۴۰۹ق.)، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چ اول، ج ۲۷.
- قاضی طباطبایی، حسن (۱۳۴۸)، ارشادنامه میرزای قمی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ج ۲۰، ش ۳.
- کاشف الغطاء، جعفر (بی تا)، کشف الغطاء عن مبهمات شریعة الغراء، اصفهان: مهدوی.

کدیور، محسن (۱۳۷۷)، حکومت ولایی، تهران: نشر نی.

همو (۱۳۸۷)، سیاست‌نامه خراسانی، تهران: انتشارات کویر، چ دوم.

کسروی، احمد (۱۳۵۶)، تاریخ مشروطه ایران، تهران: امیرکبیر، چ چهاردهم.

کشفی، سیدجعفر (بی‌تا)، تحفه الملوک، کتابخانه آیت الله گلپایگانی، ش ۳۶۳؛ آستانه حضرت معصومه، ش ۵۸۵۸، ج ۲.

لکزایی، نجف (۱۳۸۹)، مسائل فقه سیاسی، دوفصلنامه دانش سیاسی، سال ششم، ش ۱۱، بهار و تابستان.

موسوی گلپایگانی، سیدمحمدرضا (۱۳۸۳ق.)، الهدایة الی من له الولاية (تقریرات اباحت به قلم آیت الله میرزا احمد صابری همدانی)، قم: دفتر نشر نوید اسلام.

میرزای قمی، ابوالقاسم (بی‌تا)، جامع الشتات، طهران: منشورات شرکت رضوان، ج ۱.

ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد (۱۳۰۷)، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی‌سیرجانی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ج ۲.

نجفی، شیخ محمدحسن (۱۴۰۰ق.)، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، لبنان- بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۷، ج ۲۱.

نراقی، ملا احمد (۱۴۱۷ق.)، عوائد الایام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چ اول.

نایینی، محمدحسین (بی‌تا)، تنبیه الامة وتنزیة الملة، بامقدمه وتوضیحات سیدمحمود طالقانی، بی‌جا.

روزنامه‌ها

روزنامه انجمن تبریز، سال سوم، ش ۳۶، ۳۰ ذیحجه ۱۳۲۶ق..

روزنامه چهره نما، قاهره، ش ۲۳، ۱ محرم ۱۳۳۰ق..

روزنامه حبل المتین، کلکته، سال ۱۳، ش ۳۳، ۲۵ صفر ۱۳۲۴ق..

روزنامه حبل المتین، کلکته، سال ۱۶، ش ۲۶، ۲۵ ذیحجه ۱۳۲۶ق..

روزنامه حبل المتین، کلکته، سال ۱۶، ش ۳۹، ۵ ربیع الثانی ۱۳۲۷ق..

روزنامه شمس، اسلامبول، سال اول، ش ۱۳، ۹ ذیقده ۱۳۲۶ق..

روزنامه صور اسرافیل، سال دوم، ش ۱، ۱ محرم ۱۳۲۷ق..

روزنامه نجف، سال دوم، ش ۲۴، ۳ ذیحجه ۱۳۲۹ق..